پیشخوان

به بهانه بازنشر اثر تاریخی- پژوهشی «شیخ فضل‌الله نوری و مکتب تاریخ‌نگاری مشروطه»

بازخوانی یک پرونده تحریف شده!

■ محمدرضا کائینی

در تاریخ‌نگاری رویداد مشروطیت ایران، چند پرونده تحریف شده وجود دارد که بی‌شک بازشناسی اندیشه و عملِ شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری در زمره آنهاست. شیخ در دوره‌ای که بسا همگنانش یا متوجه خطر نشده بودند یا عافیت‌طلبانه سکوت کردند، با علم به عواقب احتمالی ایستادگی خویش در برابر جریان سکولار مستظهر به حمایت غرب، بر سر آرمان و ایمان خویش ایستاد و بهای آن را با فدا کردن جان خویشتن پرداخت! در میان تاریخ‌پژوهان عصر حاضر، زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین علی ابوالحسنی(منذر)، در زمره چهره‌هایی است که غبار از چهره این چهره نامور برگرفته و جلوه‌هایی از مکتب وی را بازنمایی کرده است. اثر «شیخ فضل‌الله نوری و مکتب تاریخ‌نگاری مشروطه» در عِداد مجموعه آثار او در این باره است که پژوهشکده تاریخ معاصر ایران به نشر آن همت گماشته است. ناشر در دیباچه این اثر و در باب محتوای آن چنین آورده است:

«شاید در نگاه اول، بیش از ۹۵درصد مطالب این مجلد که تحت عنوان: شیخ فضل‌الله نوری و مکتب تاریخ‌نگاری مشروطه به چاپ رسیده، ارتباط مستقیمی با شخص شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری نداشته باشد، اما از آنجا که قضاوت‌های صورت گرفته درباره ایشان و نگاه عمده تاریخ خوانان این سرزمین، معطوف به تاریخ نگاری‌های صورت گرفته در باب جریان مشروطه صغیر و ارتباط شیخ با آن می‌باشد، توجه به فصل به فصل این کتاب، برای علاقه‌مندان به حقیقت تاریخ ضروری به‌نظر

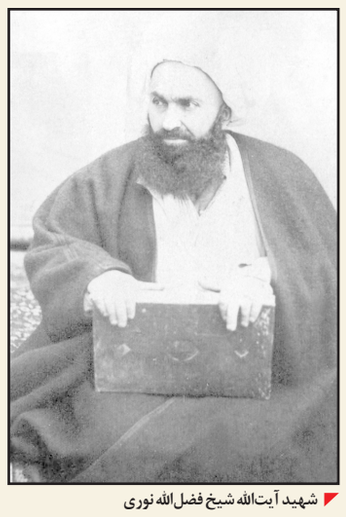

شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری

می‌رسد. فراموش نکنیم که فضای پژوهش در باب مشروطه و شیخ فضل‌الله را مِه غلیظی (به غلظت حدود ۸۰ سال) از تبلیغات مخالفان ایشان پوشانده و چهره حوادث آن روزگار، در هاله‌ای از پیرایه‌ها، تحریف‌ها و سانسورهای تاریخی فرو رفته است و متأسفانه علاوه بر جریان تاریخ‌نگاری سازمان یافته و حکومتی از زمان مشروطیت تا عصر پهلوی دوم، اشتباهات موجود در ضبط و ثبت و به‌خصوص تحلیل تاریخی وقایع این دوره، گستره و عمقی بسیار داشته و دامنه وسیع آن شامل: خطا در تفسیر و برداشت از متون و حتی خوانش اسناد، خلط اشخاص و رویدادها با یکدیگر، نادرستی گزارش‌ها و تحلیل‌ها، دخالت دادن عنادها و تمنیات شخصی و ایدئولوژیک در تاریخ نگاری، توطئه پنداری افراطی در تبیین رویدادها، تقسیم‌بندی کلی و کلیشه‌ای گروه‌ها به مشروطه‌خواه و مستبد، یکجانبه‌نگری و بسیاری موارد دیگر است. در اثر پیش‌رو، علاوه بر اشاره به موارد مذکور و نیز تحلیل نقادانه اسلوب‌ها و مکتب‌های تاریخ نگاری مشروطه، به طور مصداقی و موردی، به نگاه مسئله‌دار تاریخ‌نگاران به علما و زعمای شیعه (نظیر آیت‌الله آقا نجفی اصفهانی، آیت‌الله سیدحسن مدرس، آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری و...) مفصلاً اشاره خواهد داشت. در بخش پایانی کتاب نیز به‌طور مشخص تاریخ‌نگاری احمد کسروی به روایت اسناد صحیحه تاریخی به چالش کشیده می‌شود. مؤلف محترم زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین علی ابوالحسنی(منذر)، در نگارش ۳۰۹ صفحه‌ای اثر پیش‌رو، مخاطب را به بیش از ۲۸۰ رفرنس معتبر ارجاع می‌دهد که جراید و نشریات ادواری دوره مورد بحث، کتب، مقالات و اسناد مورد وثوق تاریخی را شامل می‌شود. کتاب حاضر بی‌شک از حیث مستند بودن و مستدل بودن، جزء آثار کم نظیر در حوزه تاریخ تحلیلی است که مطالعه آن برای علاقه‌مندان به جریان‌شناسی مشروطیت ایران، مفید و عبرت آمیز تواند بود...».

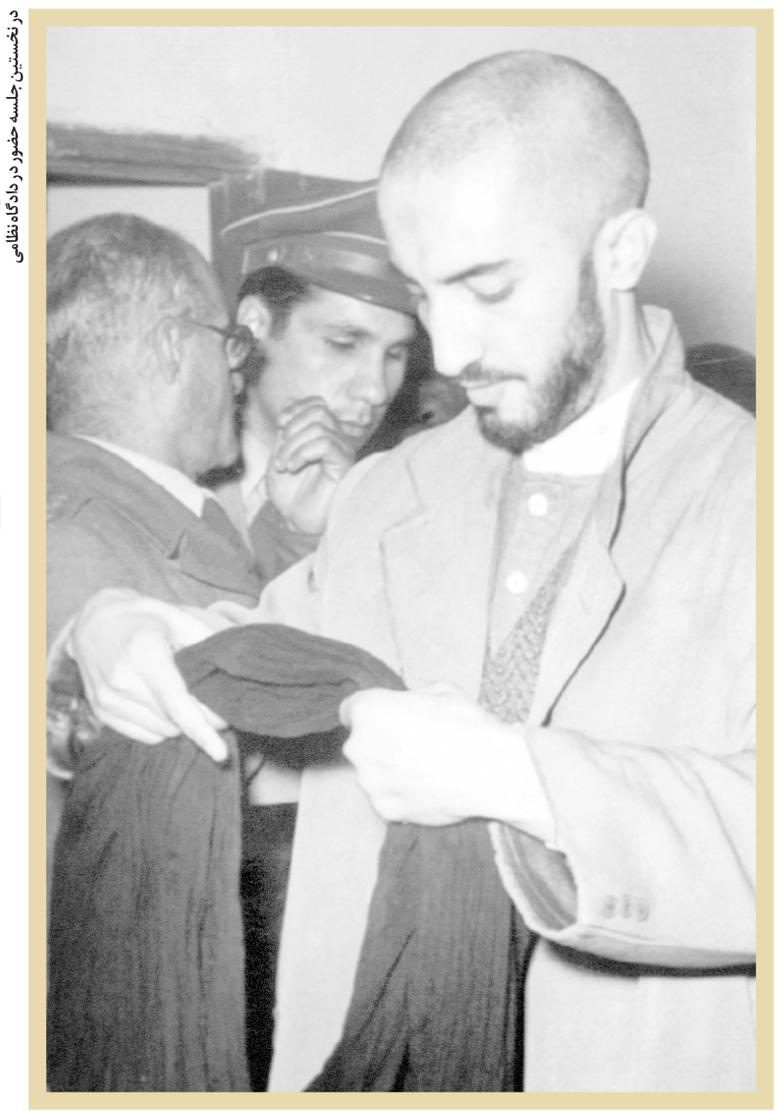

آذر ۱۳۳۶، شهید سیدمجتبی نواب صفوی در نخستین جلسه حضور در دادگاه نظامی

استاد علی دوانی: «شهید نواب صفوی فوق‌العاده شجاع بود و از احدی باک نداشت! بسیار اهل ورزش بود. با اینکه بدنی استخوانی داشت و باریک‌اندام بود، انگار استخوان‌هایش از آهن بود. از ویژگی‌های دیگر او، هوش و ذکاوت سرشارش بود. فهم و درکش برای درس خیلی خوب بود، ولی انگار خدا او را برای اهداف دیگری خلق کرده بود و مدام فکرش، متوجه اهداف دیگری بود! هرگز شانه از زیر بار مسئولیت خالی نمی‌کرد و اگر از دستش کاری برای کسی برمی‌آمد، در انجام آن می‌کوشید و مجامله نداشت. وقتی کاری را به عهده می‌گرفت، آن را بدون نقص و کامل انجام می‌داد...»

جستارهایی در ایمان و آرمان رهبر فدائیان اسلام، در آیینه روایت یاران

می‌خواهم با چشمان باز به دیدار خدا بروم

■ احمدرضا صدری

در روزهایی که بر ما می‌گذرد، شهادت سیدمجتبی نواب صفوی و یارانش، ۶۷ ساله می‌شود. با این همه، خاطره دلیری و پایمردی وی همچنان زنده است و از این رو، هر از گاه برخی ناآگاهان و مغرضان سعی می‌کنند تا پیرایه‌ای بر او ببندند و البته طرفی نمی‌بندند! در مقال پی آمده، چهار نفر از یاران رهبر فدائیان اسلام در خاطرات و تحلیل‌های خویش به تبیین ایمان و آرمان او پرداخته‌اند. امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ **تشکلی با شعار «همه کار و همه چیز تنها برای خدا»**

شاید سندی که بیش از سایر اسناد می‌تواند ایمان و آرمان شهید سیدمجتبی نواب صفوی و جمعیت فدائیان اسلام را بنمایاند، کتاب «اعلامیه فدائیان اسلام، یا راهنمای حقایق» است که به قلم وی به نگارش در آمده است. این کتاب در دوران اوج‌گیری فعالیت این جریان نشر یافت و بازتابی نمایان یافت. نویسنده و محقق نامور، زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین سیدهادی خسروشاهی در این‌باره می‌گوید:

«شهید نواب خود در پاسخ به این سؤال که فدائیان اسلام با چه اهدافی شکل گرفت؟ می‌گوید در نجف مشغول تحصیل بوده که کتاب‌های کسروی را ـ که علیه تشیع و اسلام منتشر کرده بود ـ می‌خواند و سپس با بزرگان و علما در این‌باره صحبت می‌کند و حضرات مرحوم آیت‌الله خوئی، مرحوم آیت‌الله علامه شیخ عبدالحسین امینی و شهید آیت‌الله مدنی و چند نفر دیگر به او تکلیف می‌کنند که به ایران برگردد و برای ارشاد احمد کسروی تلاش کند. آقایان امینی و مدنی، ۲۴ دینار هم به او می‌دهند که خرج سفرش باشد. این بخش از خاطرات شهید نواب، بسیار خواندنی است. او به قصد ارشاد آمده بود و چند بار هم رفت و با کسروی صحبت کرد، ولی او قانع نشد و همچنان به حملات و توهین‌های خود به مقدسات اسلامی ادامه داد! وقتی کسروی احساس خطر کرد، گروه رزمندگان را ایجاد کرد که از او و به قول خودش، از آیین پاک‌دینی دفاع کنند! در چنین شرایطی است که شهید نواب، به این نتیجه می‌رسد که باید تشکیلاتی راه اندازد تا بتواند جلوی جریان‌های ضد مذهبی که بعد از سقوط رضاخان تشدید شده بود، بایستد. فدائیان اسلام به قصد ایجاد یک حرکت متشکل و فعال اسلامی، در جامعه ایران ایجاد شد و هدف آن تشکیل یک حکومت اسلامی بود. مرحوم نواب در جزوه‌ای با عنوان اعلامیه فدائیان اسلام یا کتاب راهنمای حقایق، اهداف حکومت اسلامی مورد نظر خود را شرح داده بود. بالای صفحه اول هم شعار همه کار و همه چیز تنها برای خدا را نوشته بود. من این کتاب را قبل از انقلاب، با عنوان جامعه و حکومت اسلامی، با مقدمه و امضای ابورشاد و نشر نذیر - که البته چنین نشری وجود خارجی نداشت - چاپ کردم. در این کتاب به تفصیل، اهداف مرحوم نواب صفوی و فدائیان اسلام درج شده است. خلاصه این کتاب این است: تشکیل حکومت اسلامی و اجرای احکام و قوانین اسلامی، تشکیل وزارتخانه‌ها مطابق موازین اسلامی، اهتمام خاص به مسئله معیشت مردم، اهتمام خاص به مسئله وزارت معارف و ایجاد وحدت بین مسلمین. مرحوم نواب برای تحقق این هدف، به کشورهای مصر، لبنان، سوریه، عراق، اردن و... سفر می‌کرد. اطلاعات مفصل‌تر درباره شخصیت مرحوم نواب را می‌توانید در کتاب فدائیان اسلام یا زندگی و مبارزه شهید نواب صفوی ـ که مجموعه اسناد و مقالاتی است که هر سال به مناسبت سالگرد شهادت فدائیان اسلام در روزنامه اطلاعات چاپ می‌کردم و بعدها با اضافاتی توسط مؤسسه اطلاعات در ۴۰۰ صفحه منتشر شد ـ مطالعه کنید. البته در این باره، نکته‌ای هم در خور ذکر است. مرکز اسناد انقلاب اسلامی خاطرات مرحوم نواب را به نام شهید سیدمحمد واحدی چاپ کرد! این خاطرات (همان‌طور که اشاره کردم) در مجله خواندنی‌ها چاپ می‌شد. من متأسفانه در آن دوره، قدرت خرید مجله را نداشتم و یک ریال می‌دادم و دروافع آن را کرایه می‌کردم و می‌خواندم و پس می‌دادم! آن موقع در قم، دستگاه کپی نبود یا اگر هم بود، من پولش را نداشتم که کپی بگیرم، در نتیجه می‌نشستم و این مقالات را استنساخ می‌کردم! البته این مقالات، به اسم سیدمحمد واحدی چاپ می‌شدند. علتش این بود که مرحوم نواب برای خودش، شخصیت و رهبری بود و دلش نمی‌خواست اسمش در مجله خواندنی‌ها چاپ شود! من از تنها باقیمانده شورای مرکزی فدائیان اسلام، یعنی آقای محمدمهدی عبدخدایی در این مورد سؤال کردم و ایشان گفت این مقالات را خود مرحوم نواب می‌گفت و سیدمحمد واحدی تقریر می‌کرد یا گاهی هم خودش می‌نوشت. آقای دکتر نصرالله شیفته هم ـ که در آن دوره سردبیر خواندنی‌ها بود ـ بعدها در مقاله‌ای نوشت: این صفحات، به خط خود مرحوم نواب بوده است! شهید سیدمحمد واحدی زمانی که اعدام شد، ۲۰ یا ۲۲ سال بیشتر نداشت، در نتیجه شاید در دوره‌ای که شهید نواب با آیت‌الله امینی و آیت‌الله مدنی در نجف مذاکره می‌کرد، اصلاً به دنیا نیامده بود یا خیلی بچه بود! در نتیجه نمی‌توانست این خاطرات را بیان کند. به‌هرحال این مقالات، در چند شماره از خواندنی‌ها چاپ شدند، ولی بعد از مدتی چاپ آنها متوقف شد! آقای عبدخدایی می‌گفت من و مرحوم واحدی، به دفتر مجله رفتیم و از سردبیر سؤال کردیم چرا این مقالات را سانسور می‌کنند؟ و او پاسخ داده بود ما اول مطالب مجله را برای فرمانداری نظامی می‌فرستیم و آنها بخش‌هایی را حذف می‌کنند! ما هم گفتیم اگر قرار باشد مطالب اصلی را سانسور کنید، دیگر به شما مقاله نمی‌دهیم!... و ندادیم! به‌هرحال، اگر قرار است این خاطرات تجدید چاپ شوند، خوب است که به نام خود مرحوم نواب باشد، چون به این شکل اعتبار کتاب هم بالاتر می‌رود...».

■ **حُسن خدا داده‌ای داشت که نیاز به مشاطه نداشت!**

مورخ پرآوازه معاصر زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین علی دوانی، از دوران تحصیل در شهر نجف با شهیدان سیدمجتبی نواب صفوی و سیدعبدالحسین واحدی آشنا شد و این ارتباط و مراوده را با ایشان، در دوران اقامت در ایران و قم نیز ادامه داد. وی در توصیف سیره رهبر فدائیان اسلام، بیانی رسا و روشنگر به قرار ذیل دارد:

«شهید نواب صفوی بیانی نافذ، قیافه‌ای جذاب، دوست‌داشتنی و محجوب داشت و هر جا که می‌رفت، بینندگان را تحت تأثیر قرار می‌داد! حُسن خداداده‌ای داشت که نیاز به مشاطه نداشت! سخنانش چون از دل برمی‌خاست، لاجرم بر دل می‌نشست، مگر کسانی که دل بیمار داشتند! فوق‌العاده شجاع بود و از احدی باک نداشت! بسیار اهل ورزش بود. خاطرم است شهید سیدعبدالحسین واحدی می‌گفت به این اندام باریک و ظریفش نگاه نکنید، کافی است با سر انگشتانش ضربه‌ای به شکم کسی بزند تا شکم طرف دریده شود!... اما او هیچ‌گاه از این مهارتش استفاده نکرد، چراکه در محدوده اخلاقیات شخصی و مراوداتش اصلاً اهل این جور کارها نبود! با اینکه بدنی استخوانی داشت و باریک‌اندام بود، انگار استخوان‌هایش از آهن بود. از ویژگی‌های دیگر او، هوش و ذکاوت سرشارش بود، به زبان‌های عربی و ترکی هم حرف می‌زد و هر جا هم که گیر می‌کرد، با زبان اشاره و حرکات بدن مطلبش را به طرف می‌فهماند که گاهی حضار می‌خندیدند! خلاصه هر جور که بود، مطلب را به طرف حالی می‌کرد و به مترجم نیاز نداشت! فهم و درکش برای درس خیلی خوب بود، ولی انگار خدا او را برای اهداف دیگری خلق کرده بود و مدام فکرش، متوجه اهداف دیگری بود! هر تصمیمی که می‌گرفت، تا آن را به سرانجام نمی‌رساند، آرام نمی‌گرفت! ذره‌ای ترس در وجودش نبود. شجاع، با شهامت، صریح‌اللهجه، متین، دلسوز، خیرخواه و اهل خدمتگزاری به همنوعان خود بود. هرگز شانه از زیر بار مسئولیت خالی نمی‌کرد و اگر از دستش کاری برای کسی برمی‌آمد، در انجام آن می‌کوشید و مجامله نداشت! وقتی کاری را به عهده می‌گرفت، آن را بدون نقص و کامل انجام می‌داد. شهید واحدی می‌گفت یک شب به من گفت به من رانندگی یاد بده! ماشین جیپی را پیدا کردم و یک شب او را به بیابان بردم و از ساعت ۱۲ شب تا نماز صبح، رانندگی یادش دادم. صبح فردا پشت فرمان نشست و به خیابان شلوغ تهران رفت و صحیح و سالم هم به خانه برگشت!... از ویژگی‌های حیرت‌انگیز دیگر شهید نواب صفوی و بسیاری از فدائیان اسلام، این بود که فوق‌العاده ساده‌زیست بودند و با دست خالی، با خائنان داخلی و عمال استعمار خارجی مبارزه می‌کردند. فدائیان اسلام نه منبع درآمد ثابتی داشتند و نه افرادی که از نظر مالی مراقب آنها باشند. آنها با اعتقاد راسخ دینی خود و با توکل بر خدا، دست به کار می‌شدند و اصلاً در این فکر نبودند که همان غذای مختصرشان را چگونه تأمین کنند! از کسانی که تا حدی به آنها می‌رسید، حاج صرافان اصغری بود ـ که در سرچشمه تهران، مغازه کفاشی داشت ـ ولی بعدها او هم از آنها برگشت! خانواده‌هایشان هم مثل خودشان دربه‌در و دائم بین مشهد، تهران و قم در تردد بودند! بعد از اعدام آنها از دارایی‌های شهید نواب و یارانش صورت‌برداری کردند که من آن را در جلد دوم نهضت روحانیون ایران و کتاب نقد عمر آورده‌ام که به خوبی وضعیت زندگی ایشان را نشان می‌دهد...».

■ **چهره و صدایش، مخاطب را مسحور می‌کرد!**

زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمدعلی میردامادی، در زمره آنان بود که در نوجوانی، دل در گرو اهداف فدائیان اسلام نهاد و همواره و به خصوص در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی در بزرگداشت یاد و خاطره رهبران آن به جد کوشید. وی بعدها و طی گفت‌وشنودی، از چند و چون آشنایی خویش با شهید سیدمجتبی نواب صفوی گفت:

«بنده حدود ۱۵ سال داشتم که یک روز ظهر که از مدرسه به منزل آمدم، دیدم میهمان داریم. یک سید لاغراندام نورانی را دیدم که شال سبزی به سر بسته بود. میهمان پدرم بود. مرا که دید، صدایم زد و در آغوشش گرفت و با من خوش و بش کرد. بعد هم گفت پسرعمو! سعی کن یاور قرآن و امام زمان(عج) باشی، امروز قرآن خیلی غریب است!... چهره و صدایش، حسابی مسحورم کرد! پدرم دو اتاق در منزلمان را در اختیار ایشان گذاشت تا با همسرشان آنجا زندگی کنند. بعدها که شهید سیدعبدالحسین واحدی و شهید خلیل طهماسبی ازدواج کردند، همگی با هم منزلی را در دولاب اجاره کردند که چهار اتاق داشت. هریک خانواده، در یک اتاق زندگی می‌کردند و اتاق چهارم را هم برای پذیرایی از خبرنگاران و میهمانان کنار گذاشته بودند. من تا آخر عمر شریف شهید نواب صفوی، در خدمت ایشان بودم و حتی اسم مرا در لیست فرمانداری به عنوان تروریست ثبت کرده بودند! ایشان همه کارهایش را با نظر مستقیم مرجعیت انجام می‌داد. در نجف که بود، آثار احمد کسروی را نزد مراجع بزرگی چون آیت‌الله قمی، آیت‌الله خوئی، آیت‌الله امینی صاحب کتاب الغدیر، شهید آیت‌الله مدنی و... برد و با آنان مشورت کرد و حکم ارتداد نویسنده این آثار را از این علمای بزرگ گرفت. کسی که به قرآن، پیامبر(ص) یا ائمه اطهار(ع) توهین کند، حکمش طبق فتوای تمام مراجع، ارتداد و جایزالقتل است. شهید نواب صفوی با اینکه حکم ارتداد کسروی را گرفته بود، با او در جلسات متعدد بحث و تلاش کرد تا وی را متقاعد سازد که دست از اشاعه افکار انحرافی خود بردارد، اما کسروی زیر بار نمی‌رفت! سرانجام کسروی، نواب را تهدید می‌کند اگر یک بار دیگر در جلساتش شرکت و با سؤالات متعدد خود، اغتشاش ایجاد کند، دستور خواهد داد که او را با ضرب و شتم از جلسه اخراج کنند! شهید نواب تصمیم می‌گیرد شخصاً او را اعدام انقلابی کند که موفق نمی‌شود و کسروی، فقط زخم برمی‌دارد! در نوبت بعد شهید سیدحسین امامی و همراهانش هنگام محاکمه کسروی، او را با تیر می‌زنند. او بعدها به دلیل قتل هژیر و کسروی به شهادت می‌رسد. شهید نواب صفوی کتابی دارد به نام راهنمای حقایق که در آن تمام نظرات خود را در این‌باره نوشته است. مرحوم نواب اولین کسی است که قانون اساسی حکومت اسلامی را نوشته و ایده تشکیل چنین حکومتی را مطرح کرده است. او معتقد بود که اسلام، احکام حکومتی محکمی دارد که اگر اجرا شوند، بشر به سعادت می‌رسد. او در کتابش برای تمام دستگاه‌های حکومت، برنامه ارائه داده و وظایفشان را مشخص کرده است...».

■ **ان‌شاءالله به زودی نزد جدم خواهیم رفت!**

بسا آنان که شهید سیدمجتبی نواب صفوی در دوران حیات خویش از آنان دستگیری کرد، پس از شهادت وی همچنان گمنام ماندند و کسی از ایشان سراغی نگرفت! مراد کریمی در زمره این طیف افراد بود که پس از دهه‌ها و در جزوه‌ای، خاطرات خویش از رهبر فدائیان اسلام را باز گفت. وی در بخش‌هایی از این دفتر چنین آورده است:

«تمام لحظاتی که در محضر شهید نواب بودم، برایم خاطره است، اما یک خاطره خاص را از یاد نمی‌برم. یک روز خیلی دلم گرفته بود و تصمیم گرفتم به دیدن ایشان بروم. آنجا رفتم و از میهمانانی که آمده بودند، پذیرایی کردم. شهید نواب عادت داشت از بین جمع، روحانیان را امام جماعت می‌کرد و خودش و بقیه به او اقتدا می‌کردند. آن شب فردی به نام آقای سیدهاشم حسینی ـ که از یاران صدیق شهید نواب بود و ایشان خیلی به او احترام می‌گذاشت ـ امام جماعت شد. نماز که تمام شد، من مقداری پول جمع کردم و برای خرید غذا بیرون رفتم و کمی نان، پنیر، هندوانه و انگور خریدم. شهید نواب پس از شام با یارانش جلسه خصوصی داشت. همه که رفتند، شهید نواب به اتاقش رفت و به من گفت این چراغ لامپا را از اینجا ببر! گفتم ولی اتاق شما تاریک می‌شود؟ گفت به تو می‌گویم ببر! چراغ را برداشتم و به آشپزخانه بردم، اما چون خیلی به ایشان علاقه داشتم، خواب را بر خود حرام کردم و رفتم پشت در اتاقش. شهید نواب داشت با خدا راز و نیاز می‌کرد و عزت مسلمانان و کوتاه شدن دست اجانب از کشور را از حضرت حق درخواست می‌کرد. لحن مناجاتش بسیار شنیدنی و مجذوب‌کننده بود. خاطره دیگری که یادم است، این است که پس از مدتی، رابطه شهید نواب با سیدهاشم حسینی، تیره و تار شد و از همدیگر جدا شدند! بعد از مدتی، سیدهاشم به‌شدت بیمار شد. شهید نواب وقتی خبر را شنید، همراه چند نفر از یارانش، به عیادت او رفت و پیشانی او را بوسید و گفت ما انسان هستیم و معصوم هم نیستیم، بنابراین از ما خطا سر می‌زند، من شما را بخشیدم، شما هم مرا ببخش!... گمانم سیدهاشم تا پنج سال بعد از پیروزی انقلاب هم زنده بود. آدم حوزه‌دیده و باسوادی بود و در منزلش یا مسجد درس می‌داد... من اوایل سال ۱۳۳۳، به زادگاهم شهرستان بیارجمند برگشتم و ازدواج کردم. پیش خودم عهد کرده بودم که اگر فرزند اولم پسر شد، او را برای خواندن دروس طلبگی به قم بفرستم! همین طور هم شد و با وجود نارضایتی‌های خانواده، او را به حوزه فرستادم و طلبه شد. من در بیارجمند دوستی داشتم به نام محمدباقر معروف به شیخ باقر که شوهر دختر عمه‌ام و بزرگ قبیله و کدخدا بود. در تهران که بودم، گاهی برای دیدن فرزندش می‌آمد و من احساس می‌کردم اگر او را پای منبر شهید نواب ببرم، روی او تأثیر خوبی می‌گذارد. این کار را کردم و او از طرفداران پروپاقرص نواب شد! یک روز در بیارجمند در خانه بودم که او آمد، درحالی که زار زار گریه می‌کرد! آن روزها هر کسی رادیو نداشت و فقط کسانی که وضع مالی خوبی داشتند، رادیو داشتند. پرسید خبر نداری که دوستت را شهید کردند؟ گفتم کدام دوستم؟ گفت نواب و یارانش را اعدام کردند! گفتم نواب به آرزویش رسید، او همیشه آرزوی شهادت داشت، گوارایش باد! بعدها یکی از سربازانی که هنگام شهادت نواب و یارانش حضور داشت، برایم تعریف کرد در سحرگاه ۲۷ دی ۱۳۳۴ که نواب و همراهانش را به میدان تیر زندان قصر آوردند، نواب آب خواست و وضو گرفت و همگی نماز خواندند. سپس رو کرد به یارانش و گفت دیشب رسول خدا(ص) را خواب دیدم، ان‌شاءالله به زودی نزد جدم خواهیم رفت! می‌گفت نواب و یارانش اجازه ندادند چشم‌هایشان را ببندند و گفتند می‌خواهیم با چشم باز نزد خدا برویم! نواب همیشه می‌گفت با شهادت من و سربازانم، دستورات اسلام در آینده‌ای نه چندان دور، جامه عمل خواهد پوشید! همان پیش‌بینی‌ای که با وقوع انقلاب بزرگ اسلامی نهایتاً تحقق پیدا کرد. خدا رحمتشان کند...».

حجت‌الاسلام سید محمد علی میردامادی: «شهید نواب صفوی با اینکه حکم ارتداد کسروی را گرفته بود، با او در جلسات متعدد بحث و تلاش کرد تا وی را متقاعد سازد که دست از اشاعه افکار انحرافی خود بردارد، اما کسروی زیر بار نمی‌رفت! سرانجام کسروی، نواب را تهدید می‌کند اگر یک بار دیگر در جلساتش شرکت و با سؤالات متعدد خود، اغتشاش ایجاد کند، دستور خواهد داد او را با ضرب و شتم از جلسه اخراج کنند!...»

بهمن ۱۳۳۱، شهید سیدمجتبی نواب صفوی پس از آزادی از زندان ۲۰ ماهه دکتر مصدق